

تحلیلی بر دولت ورشکسته^۱ در لیبی

عنایت‌الله یزدانی^۲

مصطفی قاسمی^۳

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۲۱ - تاریخ تصویب: ۹۵/۰۶/۰۲)

چکیده

با شروع بیداری اسلامی در تونس، کشورهای مستعد بحران نظیر لیبی نیز با روند بیداری مواجه شدند. بعد از ۹ ماه جنگ و درگیری بین نیروهای قذافی و انقلابیون، در مرداد سال ۱۳۹۰ انقلابیون پیروز شدند. بعد از پیروزی، مرحله‌ی جدیدی در حیات سیاسی و اجتماعی این کشور آغاز شد. البته در این کشور نه تنها یک دولت قدرتمند و مردمی شکل نگرفت؛ بلکه تا تشکیل دولت وفاق ملی، دو دولت، دو پارلمان، دو نخست‌وزیر و دو کابینه حضور داشتند با توجه به توصیف وضعیت لیبی و دخالت عوامل متعدد، این کشور را می‌توان به‌عنوان یک دولت ورشکسته به‌شمار آورد. بر همین اساس سوال این مقاله این است که لیبی بعد از انقلاب در چه شرایطی با پدیده ورشکستگی روبرو شده است؟ در پاسخ به این سوال بحث اصلی این است که گرایش‌ات قبایلی، نبود ساختارهای نظامی و اقتصادی، فقدان فرهنگ دموکراتیک، جامعه مدنی و مداخلات خارجی باعث شده وضعیت به‌سمت یک دولت ورشکسته پیش رود. یافته‌های مقاله نیز

۱. Failed State

۲. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) (eyazdan@ase.ui.ac.ir)

۳. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه اصفهان (m.ghasemi59@yahoo.com)

نشان از شکل‌گیری نوعی دولت ورشکسته دارد که موجب رشد ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی در این کشور گردیده است. کلیدواژه‌ها: لیبی، انقلاب لیبی، دولت ورشکسته، خشونت، قبیله‌گرایی



مقدمه

لیبی، کشوری عربی در شمال آفریقا است که ساختار آن مبتنی بر قبایل است. این کشور با کشورهای مصر، سودان، چاد، نیجر، الجزایر و تونس مرز مشترک دارد؛ لیبی به لحاظ مساحت سومین کشور پهناور قاره آفریقا و شانزدهمین کشور پهناور جهان است.

بعد از وقوع انقلابات منطقه شمال آفریقا، لیبی نیز از جمله کشورهایی بود که در این مسیر گام نهاد و مردم لیبی شاهد سقوط و کشته شدن قذافی شدند. بعد از پایان دیکتاتوری ۴۲ ساله قذافی، این امیدواری وجود داشت که جامعه لیبی، با تحمل سال‌های طولانی دیکتاتوری، مسیر خود را به سمت دموکراسی پیش خواهد گرفت. اما این انقلاب نه تنها تاکنون به مردم سالاری نهادمند، نینجامیده است؛ بلکه شاهد انواع خشونت‌های گسترده نیز بوده است.

بعد از سقوط قذافی درگیری مسلحانه صدها گروه کوچک و بزرگ، آشفتگی در عرصه سیاست و نبود دولت قدرتمند مرکزی، لیبی را به یکی از آشفته‌ترین کشورها بدل کرده است و عنوانی بهتر از دولت ورشکسته نمی‌توان بر وضعیت لیبی بعد از انقلاب نهاد.

با توجه به اهمیت لیبی به عنوان یک کشور مسلمان و تنها کشوری که در تحولات عربی سال‌های اخیر یک انقلاب به معنای واقعی را در خود تجربه کرده است، در این مقاله وضعیت این کشور که در آن امنیت به عنوان اساسی‌ترین مقوله حیات اجتماعی و سیاسی به کالایی نایاب تبدیل شده است و آن را تا مرز ورشکستگی کامل پیش برده است، بررسی خواهد شد. بر همین اساس سوال این مقاله این است که لیبی بعد از انقلاب در چه شرایطی با پدیده ورشکستگی روبه رو شده است؟ در پاسخ به این سوال بحث اصلی این است که گرایش‌های قبایلی، نبود ساختارهای نظامی و اقتصادی، فقدان فرهنگ دموکراتیک و جامعه مدنی و مداخلات خارجی باعث شده وضعیت به سمت یک دولت ورشکسته



پیش رود.

پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه بحث به اجمال باید گفت که در میان نویسندگان داخلی، آقای یزدان فام در مقاله‌ای با عنوان «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی» به بررسی نظری شاخص‌های دولت شکننده پرداخته و تأثیراتی که دولت شکننده بر امنیت انسانی داشته را بررسی نموده است. «خاورمیانه و چالش‌های دولت‌های ورشکسته از دیدگاه امنیت بین‌الملل» نیز مقاله‌ای است که آقای موسوی‌نیا ارتباط آن را با تروریسم و موج سوم امنیت بین‌الملل بررسی کرده است. همان‌طور که مشخص است، این مقالات عمدتاً بُعد نظری و تئوریک دارد و بحث مطالعه موردی در آن طرح نشده است.

در ارتباط با لیبی، آقای سردارنیا و عمویی در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل انقلاب لیبی و چالش‌های فراروی حکومت پسااقتدارگرا از منظر بحران هویت و آمریت» محور اصلی بحث خود را به بررسی چالش‌های لیبی پس از انقلاب اختصاص داده‌اند و از منظر دولت شکننده طرح بحث نشده است. در مقاله حاضر تلاش خواهد شد ضمن بررسی نظری شاخص‌های دولت شکننده، مورد لیبی بعد از انقلاب به‌عنوان یک دولت ورشکسته مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

چارچوب نظری

وجود تفاوت‌ها، تعارضات و رقابت‌های اجتماعی و سیاسی از جمله پدیده‌های فراگیر در کشورها به‌شمار می‌روند. تمام کشورها (توسعه‌نیافته، در حال توسعه و توسعه‌یافته) به‌نحوی با این تفاوت‌ها و کشمکش‌ها در درون خود روبرو هستند. ممکن است عوامل آن کاملاً متفاوت باشند؛ در مواردی عامل اقتصادی منشا اصلی تعارض و مناقشه تلقی می‌شود و در مواردی عوامل نژادی و زبانی



محور اساسی تعارضات قرار گرفته است.

از جمله عوامل مهم تعارضات اجتماعی و سیاسی به‌ویژه در کشورهای جهان سوم، شکاف‌ها و تفاوت‌های قومی - قبیله‌ای و مذهبی‌اند. از دهه ۱۹۷۰ به بعد خشونت‌های قومی و جدایی‌طلبی به سرعت رو به گسترش بوده‌اند. البته صرف وجود فیزیکی قوم و قبیله‌ها و چند پارگی قومی - اجتماعی به بی‌ثباتی و خشونت نمی‌انجامد؛ بلکه نیازمند شرایط زمینه‌ای هم‌چون استعمار داخلی، سرکوب‌ها، تبعیض‌های سیاسی اجتماعی، نقش آفرینی نخبگان قومی و عوامل خارجی (دولت‌های خارجی) و تحقق مراحل از نوسازی سیاسی و اقتصادی است.

به‌طور کلی در ادبیات قومیت‌گرایی، با دو دسته از نظریه‌ها در تبیین خشونت یا جنبش‌های قومی - قبیله‌ای مواجه می‌شویم که عبارتند از کهن‌گرایان و ابزارگرایان.

«کهن‌گرایان»^۱ بر این نظرند که جوامع چندپاره قومی - قبیله‌ای به مراتب بیشتر از جوامع یکپارچه قومی دچار خشونت‌های قومی می‌شوند. از دید آن‌ها صرف وجود چندپارگی‌های قومی نژادی به خشونت‌های قومی می‌انجامد و این کشمکش‌ها تا زمان دوام ساختار اجتماعی چندپاره استمرار خواهد داشت و امکانی برای تفاهم، صلح و ثبات جدی در چنین جوامعی وجود ندارد. گرچه شواهد حاکی از آن هستند که جوامع قومی - قبیله‌ای بیشتر از جوامع یک‌دست دچار خشونت‌های قومی و بی‌ثباتی بوده‌اند با این وجود، این نظریه به دلیل آن‌که وجود چندپارگی‌های اجتماعی و قومی - قبیله‌ای یک شرط لازم و بالقوه برای خشونت‌ها و بی‌ثباتی‌ها است و عملی شدن آن نیازمند بسترها و شرایط



۱. Primordialists.

دیگری هم چون گسترش تبعیض‌ها و سرکوب‌ها توسط اکثریت قومی حاکم، حاکم شدن نخبگان قومی قبیله‌ای و دلایل دیگری است، تایید نمی‌شود (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۸۲).

در نقطه مقابل کهن‌گرایان، «ابزارگرایان»^۱ قرار دارند. این دسته از نظریه‌پردازان بر این نظرند که صرف وجود چندپارگی‌های قومی - قبیله‌ای به صورت خود به خود به خشونت نمی‌انجامد و تحقق خشونت‌های اجتماعی و قومی - قبیله‌ای به عواملی مانند نوع محیط داخلی، منطقه‌ای و خارجی وابسته است و هرچه این شرایط مساعدتر باشد امکان گسترش خشونت‌ها و بی‌ثباتی‌ها بیشتر خواهد بود. در مجموع شواهد عینی و دلایل عقلانی این دیدگاه را تایید می‌کنند. در چارچوب رویکرد ابزارگرایان، هانتینگتون بر این نظر است که توزیع نابرابر فرصت‌های شغلی و استخدامی و بودجه‌های مناطق و نابرابری منطقه‌ای جغرافیایی از حیث سطح توسعه اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌ها و امکانات نابرابر رفاهی، آموزشی و بهداشتی، امنیتی و خدماتی می‌تواند محرک و برانگیزاننده بی‌ثباتی و خشونت‌های قومی قبیله‌ای باشند.

هوروویتز معتقد است گروه‌های عقب‌مانده ساکن در مناطق عقب‌مانده اقتصادی - اجتماعی آن کشور به دلیل شکاف شدید توسعه‌ای بین مرکز و پیرامون احتمالاً به جدایی‌طلبی روی خواهند آورد (Horowitz, 1985, 238). به همان سان گروه‌های قومی عقب افتاده ساکن در مناطق پیشرفته کاملاً احتمال دارد به جدایی‌طلبی روی بیاورند؛ زیرا چیزی برای از دست دادن ندارند و ممکن است به منافی برسند تا از این رهگذر سطح زندگی بین گروه و قبیله خود و گروه‌های ثروتمند دیگر کم‌رنگ شده یا تضعیف شود.



۱. Instrumentalists.

در این رهیافت نوع تعامل دولت با جامعه چندپاره قومی - قبیله‌ای و میزان پاسخ به تقاضای گروه‌های قومی - قبیله‌ای در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز در تبیین وقوع یا عدم وقوع بی‌ثباتی و خشونت مهم است. در دولت‌های ضعیف دولت و قدرت سیاسی عرصه حضور گروه و گروه‌های قومی در اکثریت است نه حضور گروه‌های قومی کوچک. دولت از استقلال عمل لازم به این گروه‌ها برخوردار نیست و به‌ندرت از توان بالا جهت تحمیل قواعد سیاست‌های ملی و منصفانه به اکثریت قومی - قبیله‌ای برخوردار است. از سوی دیگر دولت‌های ضعیف غیر دموکراتیک به دلیل توسعه‌نیافتگی اقتصادی - اجتماعی و منابع کم اقتصادی از توان خشنودسازی همه گروه‌های قومی - قبیله‌ای برخوردار نیستند و در عوض عمدتاً آنها را به گروه‌های قومی در اکثریت اختصاص می‌دهند (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۸۵).

وجود همه‌ی نشانگان نارضایتی اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی - فرهنگی به‌عنوان شرایط لازم برای خشونت‌های قومی - قبیله‌ای هستند ولی کافی نیستند و نیاز به شرایط مهم دیگر یعنی ساخت فرصت‌های سیاسی هم‌چون جلب حمایت‌های خارجی و مهم‌تر از همه ضعف قدرت سرکوب دولت است. البته قدرت سرکوب موقتا از گسترش خشونت‌های قومی - قبیله‌ای جلوگیری می‌کند؛ ولی نفرت و نارضایتی را خاموش نمی‌کند و به‌عنوان آتش زیر خاکستر در شرایط تضعیف قدرت سرکوب دولت، شعله‌ور می‌شود.

گذر به دموکراسی نیز یکی دیگر از شاخصه‌ها می‌باشد که به‌عنوان شمشیر دولبه عمل می‌کند. از یک‌سو با شریک‌سازی گروه‌های قومی - قبیله‌ای در تصمیم‌گیری و قدرت سیاسی و ایجاد فرصت‌های برابر می‌تواند به صلح و ثبات کمک کند و از سوی دیگر ممکن است به تشدید چالش‌های قومی جامعه نابرابر و استبداد اکثریت بر اقلیت انجامد. در این وضعیت ممکن است گروه‌های کوچک، دموکراسی اکثریتی تحمیلی را نپذیرند و با خشونت، صلح و



ثبات را به هم بزنند. در دوران گذار در چارچوب آزادسازی اولیه نهادها و تشکیلات مدنی و قومی برای مشارکت در عرصه سیاسی اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته و گسترش می‌یابند؛ ولی به دلایل زیر صلح و ثبات و آرامش نهادمند و دموکراتیک برقرار نمی‌شود.

از طرفی باور جدی یک گروه قومی به اینکه بقا و موجودیت آنها از سوی سیاست‌ها و کنش‌های گروه‌های قومی در اکثریت تهدید شود، ممکن است به خشونت انجامد. هر چه میزان تهدید درک و احساس شده بیشتر باشد احتمال روی آوردن به خشونت بیشتر خواهد بود (Hanlon, 1998, 50).

علاوه بر موارد مذکور اگر چه درگیری و کشمکش قومی اساساً ستیز داخلی است؛ با این وجود منابع فراملی و خارجی می‌تواند به گسترش ناامنی و کشمکش قومی - قبیله‌ای بینجامد. این گروه‌ها و جنبش‌ها قومی - قبیله‌ای می‌تواند از طریق سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی، دولت‌های خارجی، جنبش‌های اجتماعی و احزاب و گروه‌های سیاسی اجتماعی در جهان پشتیبانی به دست بیاورند. خیزش جنبش‌ها و قومیت‌ها در کشورهای همسایه نیز می‌تواند یکی از منابع انگیزشی و الهام‌بخش حرکت مشابه در کشور دیگر باشد که از آن به «اثرات سرایتی یا نمایشی» یاد می‌شود (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۹۴). در مجموع از میان دو نظریه‌ی کلی مطرح شده، شواهد عینی و نیز دلایل عقلانی دیدگاه دوم را تایید می‌کنند و این نظریه قدرت تبیین‌گری بیشتری نسبت به نظریه کهن‌گرایان دارد.

مفهوم‌شناسی دولت ورشکسته

به لحاظ مفهومی دولت ورشکسته دولتی است که مستعد بحران در یک یا چند زیر مجموعه خود است. به عبارتی چنین دولتی نسبت به شوک‌های داخلی و خارجی یا بحران‌های داخلی یا بین‌المللی آسیب‌پذیر است. در دولت ورشکسته



ترتیبات نهادی متضمن شرایط بحران هستند. به عنوان مثال، در شرایط سیاسی، نهادها ممکن است ائتلافی برای قبضه انحصاری قدرت ایجاد کنند؛ دولت با ثبات نقطه مقابل این شرایط است. علاوه بر این تعریف، چندین تعریف از محققین در این زمینه ارائه شده که مواردی از آن بیان می‌شود:

دولت‌های ورشکسته دولتهایی هستند که نمی‌توانند حداقل شرایط مدنی مانند صلح، نظم و امنیت داخلی را تضمین کنند.

دولت ورشکسته را می‌توان بر اساس نابودی عملکردهای حکومت که از نظر بین‌المللی برای یک دولت شناخته شده هستند، تعریف کرد (Potter, 2004, 3).

اولسون پیشنهاد می‌کند که فهرست دولت‌های ورشکسته می‌تواند شامل دولتهایی شود که با مشکلات داخلی جدی روبه‌رو هستند که انسجام پیوسته آنها را تهدید می‌کند یا چالش‌های داخلی مهمی برای نظم سیاسی دارند (Olson, 1993, 120).

رتبرگ^۱ معتقد است بر طبق انتقال موثر کالاهای ضروری سیاسی، دولت‌ها موفق یا شکست می‌خورند که از این طریق می‌توان دولت‌های قوی از ضعیف و دولت‌های ورشکسته را از فروپاشیده متمایز کرد. ورشکستگی دولت را می‌توان به صورت یک طیف در نظر گرفت که شامل دولت ضعیف، دولت ورشکسته و دولت فروپاشیده می‌شود. در این مورد دولت ورشکسته دولتی است که با مجموعه معینی از شرایط روبه‌رو است و از دولتهایی که با برخی معیارها به عنوان دولت ضعیف تلقی می‌شوند، متمایز می‌گردد. دولت فروپاشیده^۲ شکل افراطی دولت ورشکسته است که خلا کامل اقتدار وجود دارد (Rotberg, 2003, 5).

۱. Rotberg.

۲. Collapsed State.



دولت‌های ورشکسته را با ویژگی‌های مشترکی شناسایی می‌کنند که عبارتند از افزایش سطح خشونت‌های سیاسی و جنایی؛ فقدان کنترل بر مرزها؛ تنش‌های قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی؛ ساختارهای ارتباطی و حمل‌ونقل ضعیف؛ اقتصاد ضعیف و سطوح پایین تولید ناخالص داخلی؛ سطوح بالای فساد؛ نظام سلامت ضعیف همراه با نرخ بالای مرگ‌ومیر و کاهش امید به زندگی و فرصت‌های آموزشی محدود. اقدامات تروریستی در این کشورها بسیار زیاد است؛ به‌گونه‌ای که هشت کشوری که در ۲۰۱۲ بالاترین میزان اقدامات تروریستی در جهان را داشتند، اغلب ویژگی‌های بالا را دارا هستند که لیبی یکی از آنهاست. (Country Report on Terrorism, 2012, 4) همان‌طور که مشخص است دولت در این کشورها حتی توان انجام وظیفه اولیه خود یعنی تامین امنیت شهروندان را ندارد. با توجه به دنیای جهانی شده چنین دولت‌هایی نه قادر هستند که ملت خود را به سطحی از توانایی‌ها برسانند که همسو با تحولات جهانی شوند و نه قادر به انتقال مسالمت‌آمیز این تحولات به داخل جوامع خود هستند. حسین سیف‌زاده برای چنین کارکردی از ناحیه دولت، اصطلاح قیف - پمپی را به کار می‌برد (سیف زاده، ۱۳۸۹: ۱۸۸). در چنین شرایطی مسئولیت‌پذیری دولت برای انتقال کالاهای سیاسی، اقتصادی و... به شهروندان زیر سوال می‌رود. رتبرگ در این زمینه به مجموعه‌ای از مهم‌ترین کالاهای اساسی اشاره می‌کند که به‌عنوان شاخصی برای تشخیص دولت ورشکسته به کار می‌روند که در ادامه، مقاله همین شاخص‌ها را مبنای بحث خود قرار داده است.

الف) شاخص‌های دولت ورشکسته

حاکمیت دولت‌ها، کارویژه‌ها یا مسئولیت‌هایی را بر آنها مترتب می‌کند. وظیفه دولت‌ها ارائه کالاهای سیاسی مانند امنیت، سلامت، آموزش، امکانات اقتصادی،



نظم قانونی و زیرساخت‌ها است. زمانی که دولت این کارویژه‌ها را نداشته یا ناتوان از ارائه آنها باشد، خود را در حالت ورشکستگی قرار داده است. این دولت ورشکسته شاخصه‌های زیر را داراست:

۱. امنیت

مهم‌ترین کالای سیاسی که هر دولتی باید آن را به شهروندان خود ارائه کند، امنیت است. بقا یا امنیت در چارچوب نظریه واقع‌گرایی مهم‌ترین وظیفه دولت است و اساساً دولت برای همین به وجود آمده است (بیلیس، ۱۳۸۸: ۱۴۴). در واقع توسعه نهادهای امنیتی کارآمد و مشروع برای تداوم دیگر بخش‌های هر جامعه‌ای ضرورتی اساسی است. اگر چه واقع‌گرایی بیشتر به بعد خارجی امنیت اهمیت می‌دهد؛ ولی بعد داخلی آن برای این تمایز مهم است و به این اشاره دارد که دولت بتواند تهدیدات خارجی را از مرزهای خود دور کرده و توان حل مسائل اختلاف برانگیز یا مقابله با حمله علیه نظم ملی را داشته باشد. دولت‌های ورشکسته در زمینه تامین امنیت ناکارآمد هستند. به گونه‌ای که بسیاری از آنها درگیر پدیده تجزیه‌طلبی هستند؛ در این دولت‌ها تامین امنیت رژیم بر امنیت ملت ترجیح داده می‌شود. لیبی پس از تحولات منتهی به سقوط قذافی درگیر این پدیده شده است.

۲. ناکارآمدی نهادهای سیاسی و اجرایی مشروع

اصولاً تعامل بین جامعه مدنی و دولت عنصری کلیدی است و بحث چگونه روی کارآمدن نخبگان در مسند قدرت و فرهنگ سیاسی مطرح می‌شود که شامل سه سطح فرهنگ سیاسی تبعی، مشارکت‌جو و انقیادی می‌باشد. دولت‌های ورشکسته اغلب نظام‌های سیاسی بسته و اقتدارگرایی دارند که توسط یک دیکتاتور اداره می‌شود. در این جوامع، نهادهای سیاسی در یک فرآیند طولانی و ناشی از اجماع ملت شکل نگرفته است، بلکه حاصل



سیاست‌های استعماری یا اعمال دیکتاتوری علیه ملت است؛ بنابراین این دولت‌ها با بحران هویت ملی مواجه هستند.

در دولت‌های ورشکسته جامعه مدنی و گروه‌های نفوذ حول ارزش‌های اکتسابی شکل نمی‌گیرند؛ بلکه بر مبنای ارزش‌های انتسابی است. فرد از بدو تولد خود را عضو گروه قومی یا قبیله‌ای خاص می‌داند. در این کشورها کثرت‌گرایی فرهنگی بر کثرت‌گرایی اجتماعی غلبه دارد و حاصل این کثرت‌گرایی، شکاف‌های تعارض‌آمیزی است که مانع اصلاحات مسالمت‌آمیز می‌شوند و نخبگان فرهنگی حاکم هیچ‌گونه چالشی را با موقعیت قدرت خود بر نمی‌تابند و از آنجا که سیاست عمومی در جهت تامین منافع قومیت یا قبیله خاصی است، نباید انتظار تحولات چندانی را داشت. احزاب و گروه‌های نفوذ در این کشورها در راستای منافع قومیت یا منطقه‌ای خاص فعالیت می‌کنند و در نتیجه ظرفیت تجزیه‌طلبی با کسب قدرت زیاد است. زیرا اگر در دولت‌های ورشکسته احزابی وجود داشته باشند، یا حزب حاکم است و یا رابطه منازعه‌آمیز و نه وفاق‌گرایی با هم دارند (Rotberg, 2003, 9).

در دولت‌های ورشکسته به محض آن که عوامل الزام‌آور ایجاد وحدت از بین برود، واگرایی و حرکت‌های تجزیه‌طلبانه آغاز می‌شود. در این دولت‌ها اجماعی حول منافع ملی وجود ندارد، بلکه منافع یک گروه یا رژیم حاکم به‌عنوان منافع ملی تعریف می‌شود.

هرگاه در این روند، قومیت‌ها یا تبارهای گوناگونی که در یک واحد سیاسی زندگی می‌کنند، بتوانند روی ارزش‌های مشترک، باورهای مشترک، منافع مشترک و هویت مشترک به توافق برسند، روند ملت‌سازی تسریع می‌گردد. آلودگی جو تصمیم‌گیری و اجرایی، منافع صنفی و سلیقه‌های شخصی به محتوای تصمیم در این کشورها رنگ سیاسی می‌بخشد و از اهمیت اجماع می‌کاهد. در حالی که تصمیم‌گیری در کشورهای باثبات یک روند علمی همراه



با تجزیه و تحلیل اطلاعات، پیش‌بینی و اجماع می‌باشد (ابوالحمد، ۱۳۷۸: ۳۴۵). در غیر این صورت، اگر هر قومیت یا قبیله قصد برتری طلبی به‌ویژه در قدرت سیاسی را داشته باشد، دولت درگیر منازعات داخلی می‌شود.

۳. ناکارآمدی اقتدار و دولت

اقتدار سیاسی اشاره به حق حکومت کردن دارد. دال معتقد است اقتدار نوع ویژه‌ای از نفوذ است؛ یعنی نفوذ مشروع می‌باشد و اقتدار یکی از اشکال بسیار کارآمد نفوذ است و عاملی است که به رهبر کمک می‌کند تا بتواند با کمترین استفاده از منابع سیاسی به راحتی حکومت کند (دال؛ استاین بریکنر، ۱۳۹۲: ۸۸). دولت‌های ورشکسته از آن‌جا دچار ناکارآمدی اقتدار می‌شوند که اقتدار آنها در سراسر قلمرو نفوذ نداشته و در جامعه آنها اقتدارگریزی زیادی وجود دارد. سازمان کشورهای توسعه‌یافته اقتصادی^۱ در تعریف دولت ورشکسته به ناکارآمدی اقتدار سیاسی توجه می‌کند که چنین دولت‌هایی قادر به اعمال اقتدار موثر و کنترل بر سراسر قلمرو خود نیستند و اجبار آشکار نقش مهمی در مشروعیت آنها بازی می‌کند (Huria, 2008, 2). زیرا برای مردم چنین جوامعی، اقتدار دولت مشروع نیست.

دولت دارای سه مکانیزم مشورتی، اجرایی و کنترلی است که در دولت‌های ورشکسته هر سه مکانیزم در کنترل نهاد حاکم است. به عبارتی تفکیک قوا نقشی ندارد و با تمرکز شدید مراکز تصمیم‌گیری روبه‌رو هستیم. در چنین محیطی دولت تا عمق جامعه مدنی خود نفوذ کرده و در واقع نهادهای مستقلی در جامعه مدنی وجود ندارد که هم‌چون سپر در برابر دولت عمل کنند. با فرض وجود چنین نهادهایی، رابطه آنها با دولت، متخاصم است. در این شرایط دولت

۱. OECD.

به راحتی می‌تواند در جامعه مدنی مانور دهد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۹: ۷۹). بحران دولرداری در این جوامع بحران همبستگی نخبگان را نیز در بر می‌گیرد که خود مقدمه‌ای بر بحران عدم اعتماد است که شکاف‌ها را هم در بین نخبگان و هم مردم ایجاد می‌کند. تداوم این شرایط موجب شکل‌گیری بحران مدیریت می‌شود که ناشی از ترجیح نسب‌سالاری بر شایسته‌سالاری است.

۴. بحران مشروعیت^۱

مشروعیت به معنی قانونی بودن یا طبق قانون بودن است و رضایت پایه و اساس فرمانروایی مشروع است. وبر معتقد بود منابع مشروعیت در سنت، کاریزما و عقلانی بودن قرار دارد (وبر، ۱۳۷۴: ۳۶ - ۴۰). البته ممکن است دولتی مشروعیتش را از ترکیبی از این منابع به دست آورد؛ اما جیمز روزنا بر این اعتقاد است که منبع مشروعیت در دوران کنونی عوض شده است و به عبارتی منابع قدیمی زمانی اهمیت خود را حفظ می‌کنند که دولت منبع جدید مشروعیت را نیز داشته باشد. این منبع جدید، کارآمدی^۲ است. اعضای جامعه از دولت مطالباتی دارند؛ از نگاه روزنا بحران مشروعیت زمانی آشکار تر می‌شود که مردم برای برآوردن مطالبات خود به ایجاد یا پیوستن به خرده گروه‌ها مبادرت کنند تا در برابر دولت قرار گیرند (روزنا، ۱۳۸۴: ۱۸۵). از آن‌جا که دولت ورشکسته توان برآوردن مطالبات را ندارد، ضمن این که با چنین بحرانی روبه‌رو است، بیشتر با خرده گروه‌های خشن - تروریسم - مواجه است.



۱. Legitimacy Crisis.

۲. Efficiency.

۵. بی‌ثباتی اقتصادی^۱

بانک جهانی معیار دیگری برای تشخیص دولت‌های ورشکسته معرفی می‌کند که بی‌ثباتی اقتصادی است. این نهاد به این‌چنین کشورهایی، برچسب «کشورهای کم درآمد تحت فشار» می‌زند. کشورهایی که از سال ۲۰۰۶ به بعد درآمد ناخالص ملی^۲ آنها به‌طور سرانه ۹۰۵ دلار یا کمتر بوده است. به سبب بدتر شدن فقر در این کشورها، بانک جهانی آنها را در جایگاهی قرار می‌دهد که خطر شبکه‌های تروریستی، افزایش منازعات مسلحانه داخلی و شروع و گسترش یک بیماری واگیر در آنها وجود دارد. دولت‌های ورشکسته بالاترین میزان نرخ بیکاری را دارند و فساد اقتصادی در دولت آنها بالا است. بحران توزیع، پیامد دیگر ناکارآمدی اقتصادی دولت ورشکسته است. به‌طور کلی اقتصاد جنگی، ویژگی دولت‌های ورشکسته است (Rice & Patrick, 2008, 24).

۶. تهدید آفرینی

دولت‌های ورشکسته دولتهایی هستند که ظرفیت‌های مثبت خود را مانند ارائه خدمات از دست داده و ظرفیت تهدید آفرینی بالایی هم برای مردم خود و هم برای کشورهای دیگر دارند. برای رهبران دولت‌های ورشکسته، مهم‌ترین نگرانی، تداوم رژیم و احیای رژیم است. بنابراین بیشترین تهدیدها توسط محیط داخلی، در شکل چالش‌ها علیه اقتدار شکل می‌گیرد (Reily, 2008, 7). البته دولت‌های ورشکسته از آن‌جا که درگیر اقدامات تروریستی در محیط داخلی خود هستند و از سوی دیگر توان کنترل بر مرزهای خود را ندارند، زمینه گسترش تهدیدهای خود به کشورهای همسایه را فراهم می‌کنند که منجر به

۱. Economic Instability.

۲. Gni= Gross National Income.



بی‌ثباتی منطقه‌ای می‌شود.

با توجه به این ویژگی، شرایط دولت ورشکسته زمینه را برای مداخله خارجی فراهم می‌کند. مداخله برای ارتقای امنیت در یک دولت ورشکسته ممکن است موثر افتد. مداخله در جنگ‌های قبیله‌ای، قومی و داخلی ممکن است مملو از مشکل باشد. با این حال مداخله خارجی زمانی در دولت ورشکسته کارساز می‌شود که خود دولت منشا مشکل باشد. اگر ملت نیز مشکل آفرین باشد، این راه‌حل احتمالاً موثر نخواهد بود و خشونت هم‌چنان در این چنین کشورهایی دست بالا را خواهد داشت (Martin, 2012, 10-11).

تهدیدآفرینی دولت‌های ورشکسته محدود به گسترش تروریسم و خشونت نیست. چنین دولت‌هایی چالش‌های قانونی نسبت به نظام بین‌الملل نیز مطرح می‌کنند. معمولاً آنها به‌طور فزاینده‌ای قادر به مشارکت در شبکه متراکم نهادها و توافقات تجارت بین‌الملل، محیط زیست، حقوق بشر و اعمال این پیمان‌ها در داخل نیستند. هم‌چنین دولت‌های ورشکسته قادر به حفظ اموال تبعه‌های خارجی در خاک خود نیستند (Brooks, 2005, 5). وضعیت هرج و مرج در این دولت‌ها سبب می‌شود که در برابر اقدامات مجرمانه این دولت‌ها کسی در مجامع بین‌المللی پاسخ‌گو نباشد.

دولت‌های ورشکسته نسبت به همه شیوه‌های قاچاق به‌ویژه پدیده قاچاق بین‌المللی سلاح به‌شدت آسیب‌پذیر هستند. این تهدید حتی تا انتقال مواد شیمیایی در دوره پس از فروپاشی شوروی جدی شد. پائول کولیر و لیسا چاوت مدعی بودند که ۹۵ درصد قاچاق سلاح و مواد مخدر در کشورهایی با دولت‌های ورشکسته که اغلب دچار بحران هستند، صورت می‌گیرد. در حوزه سلامت، مردمان این دولت‌ها اگر دچار بیماری واگیر شوند، به‌سرعت توان اشاعه آن به کشورهای همسایه را دارند. (Chauvet & Collier, 2007, 17)

نخستین استراتژی امنیت ملی انگلیس در ۲۰۰۸ بیان می‌کرد که ناامنی جهانی



در دنیای معاصر در فقر، نابرابری و ورشکستگی دولت قرار دارد. در گذشته بحران‌های خشونت‌آمیز و تهدیدها بیشتر از سوی دولت‌های قوی ناشی می‌شد؛ اما در جهان کنونی، دولت‌های ورشکسته منشا چنین تهدیدهایی هستند (Newman, 2009, 7-11).

۷. بحران ناسیونالیسم تباری در برابر ناسیونالیسم مدنی

برداشت و درک نادرست از ملی‌گرایی، ویژگی دولت‌های ورشکسته است. در این کشورها ملی‌گرایی تباری یا قبیله‌ای - قومی، جانشین ملی‌گرایی مدنی شده است. به گفته کوهن ملی‌گرایی غربی مبتنی بر این ایده است که ملت یک انجمن عقلانی از شهروندانی است که توسط قانون‌ها و سرزمین مشترک با هم پیوند می‌خورند در حالی که ملی‌گرایی تباری مبتنی بر ریشه‌های قومی و ارائه تعریفی ارگانیک از ملت است. ملت متشکل از یک قوم و فرهنگ است که به‌طور طبیعی شکل گرفته است (رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۴). بحران ملی‌گرایی زمانی در دولت‌های ورشکسته بیشتر آشکار می‌شود که این نگاه تباری به ملی‌گرایی اجازه‌گذار از فرهنگ سیاسی مبتنی بر قبیله‌گرایی به فرهنگ سیاسی مدرن را که مشارکت سیاسی همگانی را مدنظر دارد، نمی‌دهد. در واقع فرهنگ سیاسی سنتی به بازتولید حکومت‌داری قبیله‌ای می‌انجامد که ویژگی‌هایی چون تقدم اراده حاکم بر اراده قانون، استخدام سیاسی بر مبنای رابطه شخصی و نگاه حذفی به رقیب سیاسی دارد (آریانفر، ۱۳۹۲: ۱۳۶). در واقع در دولت‌های ورشکسته نظارت در حد خصومت تقلیل داده می‌شود.

بنابراین اغلب دولت‌های ورشکسته بر مبنای ناسیونالیسم تباری، با برتری یک قوم یا قبیله در ساختار سیاسی روبه‌رو هستند و ناسیونالیسم مدنی جایگاهی ندارد. ناسیونالیسم مدنی زمانی شکل می‌گیرد که ملیت نه بر مبنای تمایزات قومی یا زبانی بلکه بر اساس شهروندی مشترک تعریف می‌شود. ملت مدنی متشکل از کسانی است که مرام سیاسی مشترکی بدون توجه به قومیت، نژاد،



رنگ، مذهب، جنس و زبان داشته باشند. ملت مدنی در اصل اجتماعی مبتنی بر برابری در حقوق و ارزش‌های سیاسی است که یکی از این ارزش‌ها دموکراسی است (Pamir, 2013). دولت‌های ورشکسته به‌ندرت توسط ناسیونالیسم مدنی شکل گرفته‌اند. فرآیندی که دولت ابتدا پدید می‌آید و سپس ملت شکل می‌گیرد؛ فرانسه و انگلیس از این نوع هستند.

۸. میزان بالای خشونت

ویژگی دیگر دولت‌های ورشکسته، میزان بالای خشونت در آنها است. در یک دولت ورشکسته، مقامات رسمی با بیش از دو یا چند شورش، مانند جنگ داخلی و تروریسم دست‌وپنجه نرم می‌کنند. جنگ‌های داخلی در چنین دولت‌هایی اغلب ریشه‌های قومی، زبانی، نژادی و مذهبی دارند. هیچ دولت ورشکسته‌ای وجود ندارد که بین گروه‌ها و اجتماعات آن عدم توافق وجود نداشته باشد. پیامد این خشونت در دولت‌های ورشکسته، نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی است (Rotberg, 2003, 17). خطر وقوع کودتا و شورش‌ها در این دولت‌ها، یک حس مداوم ناامنی رژیم ایجاد می‌کند؛ ویژگی‌های دولت ورشکسته همانند یک سیکل عمل می‌کنند که زنجیره‌ای از بحران‌های مستمر را به‌وجود می‌آورد.

میزان بالای خشونت، بحران ناامنی و سپس بحران مشروعیت را پدید می‌آورد که این نیز خود موجب بحران اقتدار سیاسی و اقتدارگرایی می‌شود. در میان ۱۷۸ کشور جهان، کشورهای آفریقایی به‌لحاظ شاخص دولت‌های ورشکسته در ۲۰۱۴، رتبه‌های بالا را از آن خود کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که ۳۰ کشور آفریقایی از جمله لیبی در بین ۵۰ کشور اول این شاخص قرار داشته‌اند (Haken, 2013).

ب) لیبی: دولت ورشکسته



ورشکستگی دولت در لیبی هنگامی آشکار شد که پس از سرنگونی قذافی، نه دموکراسی که غربی‌ها فکر می‌کردند برقرار شد و نه رژیم اسلام‌گرا. در لیبی بعد از انقلاب به‌رغم وجود دو دولت و دو مجلس در طرابلس و طبرق می‌توان گفت عملاً دولتی وجود نداشته است و حدود اقتدار هیچ‌کدام از این دولت‌ها از محدوده شهر محل استقرار فراتر نرفت. انباشت مولفه‌های مانع و پسران در دولت‌سازی لیبی بعد از انقلاب، این کشور را به کشوری ورشکسته تبدیل کرده است؛ در ادامه به توضیح این مولفه‌ها خواهیم پرداخت:

مولفه‌های لیبی به‌عنوان دولتی ورشکسته

برخی از مولفه‌های موجود در لیبی دارای ابعاد تاریخی و میراث گذشته این کشور است و برخی از آنها بعد از انقلاب به‌وجود آمده‌اند.

۱. گرایشات قبایلی - قوم‌گرایی

لیبی از ۱۴۰ قبیله و ۲۰۰۰ طایفه تشکیل شده است که از این میان، ۵۰ قبیله آن حضور انکارناپذیری در صحنه سیاسی لیبی داشته‌اند (Tempelhof, 2012). قبیله پایه‌ی محوری ساختار اجتماعی لیبی است؛ قبیله در طول تاریخ مدرن لیبی نقش محوری را در بسیج مردم لیبی علیه استعمار و نیز در تعامل با حکومت‌ها ایفا کرده است. افزون بر این، در دوره‌هایی از تاریخ لیبی که دولت مرکزی قدرتمندی وجود نداشت و یا اساساً حضوری در لیبی نداشت، قبیله در نقش دولت ظاهر شده؛ وظیفه تأمین امنیت اعضای خود را به‌عهده می‌گرفت. این وضعیت در دوره‌ی قذافی تحکیم شد. قذافی برخلاف دیگر دولت‌های اقتدارگرای منطقه، که عمدتاً تلاش می‌کردند وفاداری‌های قبیله‌ای را محدود کرده، وفاداری به دولت و هویت ملی را تقویت کنند؛ عمده تلاش خود را در ارتباط با قبایل، مطیع و وفادار کردن آنها به دولت و نه تبدیل وفاداری اعضای آنها از قبیله به دولت نمود. نتیجه‌ی وضعیت یاد شده، حفظ اقتدار و جایگاه



اجتماعی قبایل لیبی بود. حتی ناسیونالیسم لیبیایی نیز ماهیتی قبیله‌ای دارد؛ بدین معنای که گرایش‌های قبیله‌ای بر نگاه ملی‌گرایانه می‌چربد و اولویت‌های آن‌را تعیین و تعریف می‌کند. البته این نکته را باید در پرتو این واقعیت دید که اساساً در لیبی هویت ملی تضعیف شده است و قذافی دولت را به شخص خود محدود می‌کرد و در نتیجه هویت ملی که طبعاً می‌باید هویت دولت نیز باشد، تضعیف شده است (احمدیان، ۱۳۹۳: ۲۱).

لذا قبیله‌گرایی را در شکل‌گیری سامان سیاسی نوین لیبی باید عنصری واگرا دانست که از سوی طرف اشتراک اجتماع را به شدت کاهش می‌دهد؛ چرا که قبایل به جای اهمیت دادن به منافع ملی و مسائل فرا قبیله‌ای، به منافع داخل قبیله بیشتر توجه دارند و از طرف دیگر به دلیل نیروی گریز از مرکز، از انسجام سامان سیاسی به شدت می‌کاهند (Mokhefi, 2011, 11). مضمحل کردن نهادهای سیاسی در لیبی دوران قذافی به ساده‌سازی عرصه سیاسی در این کشور منجر شده که باید گفت این روند موجب واگرایی بیش از پیش قبایل در این کشور شده است.

قوم‌گرایی نیز از عواملی است که بعد از انقلاب تشدید شده است؛ زیرا قذافی بسیاری از اقوام را سرکوب کرده بود و تلاش داشت همه را ذیل نژاد عرب قرار دهد. در کمیته قانون اساسی ۶ نماینده به اقوام اختصاص داده شد؛ اما بعد از انقلاب اقوامی مانند آمازیغ‌ها و طوارق و تیبو اعتراض کردند و خواهان سهم بیشتری شده‌اند. آمازیغ‌ها تهدید کرده‌اند که اگر مطالباتشان برآورده نشود، موضوع استقلال را پیش خواهند کشید (موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۳: ۴۹). اگر قوم‌گرایی در لیبی مدیریت نشود، می‌تواند به‌عنوان یکی از موانع شکل‌گیری دولت مرکزی نیرومند عمل کند و کشور را به سمت تجزیه و تفرق سوق دهد.



۲. منطقه‌گرایی

شاید بتوان منطقه‌گرایی در لیبی را حتی فراتر از قبله‌گرایی دانست. منطقه‌گرایی بدان معناست که هر بخش از مردم مناطق سه‌گانه‌ی تشکیل دهنده‌ی لیبی، هویت خویش را پیش از آن‌که با لیبی تعریف کنند، با یکی از مناطق سه‌گانه اصلی، که پیش از سرنگونی پادشاهی سنوسی تقسیمات کشوری را شکل می‌دادند، معرفی می‌کنند. نگاه مردم هر منطقه از لیبی در وهله اول به منطقه محل زندگی خود است. این موضوع حتی در بین دولتمردانی که باید نگاه ملی داشته باشند، نیز صدق می‌کند. به‌عنوان مثال قذافی از منطقه غرب لیبی بود و در طول ۴۲ سال حکومت وی، منطقه شرق از توسعه محروم بود.

منطقه‌گرایی به‌ویژه با گسترش ثروت نفتی لیبی، از سوی مناطق نفت‌خیز لیبی، که اغلب در منطقه شرق لیبی قرار دارند، مورد تأکید قرار گرفته است و اعلام حکومت فدرال برقه یکی از اولین اقدامات در راستای پیشبرد تقسیمات کشوری بر مبنای نگرش مناطقی بود (احمدیان، ۱۳۹۳: ۲۱). این موضوع حتی در میان مردم هر کدام از مناطق نیز صدق می‌کند. به‌عنوان مثال مصراته‌ای‌ها خود را بهتر از زنتانی‌ها می‌دانند و رقابتی عجیب بین مردم این دو شهر وجود دارد. در مجموع، هویت موسوم به «مناطق» و توجه به مناطق بیش از رواج نگرش ملی از جمله چالش‌های اساسی لیبی پس از قذافی است که از منظری اجتماعی و فرهنگی، جایگاهی مستحکم دارد.

مشکل عمده در این زمینه ضعف مؤلفه‌های هویت ملی در برابر فرهنگ اجتماعی مناطقی است که در دوره پس از قذافی و فروپاشی نظم موجود، شرایطی ویژه در لیبی به‌بار آورده است. ریشه‌ی این بحث را باید در چارچوبی فرهنگی دنبال کرد. لیبیایی‌ها در نتیجه‌ی چهار دهه حکمرانی قذافی، اعتماد به قول و قرارهای سیاستمداران را از دست داده‌اند. افزون بر این تبعیض قبیله‌ای و منطقه‌ای نظام قذافی، محرک‌گرایش‌های گریز از مرکز با داعیه پیشگیری از



سلطه مجدد مناطق غربی بر سایر مناطق لیبی شده است. لذا لیبی با توجه به زمینه تاریخی وجود سه اقلیم طرابلس، برقه و فزان پتانسیل تجزیه را دارد به‌ویژه این‌که هنوز بسیاری از مردم این تفکیک را در ذهن خود دارند و از سوی دیگر بین فرهنگ هر منطقه با مناطق دیگر نیز تفاوت وجود دارد. همین موضوع باعث شده بعد از انقلاب و نابودی فضای اختناق و دیکتاتوری دوران قذافی، گروه‌ها و قبایل به‌فکر بهره‌برداری از این فضا باشند و عکس تجزیه برافرازند. در این راستا جریانات گریز از مرکز تلاش بسیار دارند تا علاقه‌ی عمومی یا تمایل افکار عمومی به وحدت را تضعیف سازند. آنها در چارچوبی کلان، تنها در مسیر تضعیف وحدت لیبی حرکت می‌کنند (موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۳: ۲۲). لذا بسیار مشکل است که بتوان میان آنها در مسیر حرکت به‌سمت وحدت لیبی یا لیبی قدرتمند و دموکراتیک سازگاری و همسانی ایجاد کرد.

۳. تکثر گروه‌های مسلح و افراطی

اقدامات سرکوبگرانه قذافی در جریان انقلاب، به‌طور طبیعی مبارزه مسلحانه را برای انقلابیون گریزناپذیر کرد و در این راستا درهای زاغه‌های مهمات مناطقی که در وهله اول تصرف شده بود، به‌روی مردم باز شد. با پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت و شورای ملی انتقالی لیبی تلاش‌های زیادی برای جمع‌آوری سلاح انجام شد که قرین موفقیت نبود. در حال حاضر وجود میلیون‌ها قطعه سلاح در دست مردم و به‌خصوص جوانان از هر طیفی اعم از لیبرال، افراطی و جریانات متمایل به القاعده و داعش و هم‌چنین قبایل مخالف ساختار حکومتی حاکم، مشکلات زیادی را برای دولت لیبی ایجاد کرده است (Avni, 2014). آنها در مقابل ورود نیروهای پلیس به منطقه خود مقاومت مسلحانه می‌کنند و پلیس هم با سلاح‌های خاص پلیس امکان برخورد با آنها را



ندارد.

در حال حاضر جریانات افراطی اعم از داخلی یا فراملی، یا درصدد ایجاد امارت‌هایی در داخل لیبی هستند یا به دنبال متحد کردن دولت لیبی با دولت‌ها و جریانات فرامرزی اسلامی هستند که این مشکلی اساسی برای وحدت لیبی به‌شمار می‌آید (موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۳: ۲۳).

در لیبی بعد از انقلاب ۲۲۰ هزار شبه نظامی فعال بودند که تنها ۵۳ گروه شبه نظامی در شهر یک میلیون نفری طرابلس (پایتخت) حضور داشتند و هر کدام بر بخشی از شهر کنترل دارند. مضاف بر این، محصولات پالایشگاه‌ها و فروش نفت حاصله، عملاً توسط گروه‌های شورشی مدیریت می‌شود و این عامل نیز به‌نوبه خود با ایجاد درآمدهای کلان کانون‌های خشونت‌ورزی را در کشور تقویت می‌کند. اکنون در کل نزدیک به ۱۷۰۰ گروه شبه نظامی در لیبی فعالند که هر کدام اهداف خاص خود را دنبال می‌کنند. این گروه‌ها از نظر سیاسی و ایدئولوژی با یکدیگر اختلافات زیادی دارند. برخی از آنها اسلام‌گرا و گاه بسیار تندرو هستند، برخی دیگر جدایی‌طلب و قوم‌گرا هستند و برخی دیگر سکولار و لیبرال هستند (اسکندری، ۱۳۹۳).

وضعیت بغرنج امنیتی و قدرت‌گیری میلیشیاها، دو نتیجه عملی در بر داشته است. نخست آن‌که اختلافات سیاسی موجود میان جریان‌های سیاسی مختلف، به‌صورت نزاع میلیشیاها در عرصه عملی ترجمه شد و در نتیجه برای نمونه به‌راحتی نخست‌وزیر ربوده می‌شود، وزرا مرتب تهدید می‌شوند و سفارتخانه‌ها مورد حمله قرار می‌گیرند. دوم آن‌که شبه‌نظامیان تلاش می‌کنند کارآمدی خود را در برابر ضعف دولت نشان دهند تا مشروعیت کاهنده‌ی خود را تقویت کنند. به‌همین دلیل در بسیاری از موارد شبه‌نظامیان به‌مراتب موفق‌تر از نیروهای امنیتی و نظامی دولت عمل کرده و می‌کنند. آنها انگیزه کاملاً قابل درکی برای نشان دادن کارآمدی خویش در برابر ضعف و ناتوانی نیروهای وابسته به نظام



نوین لیبی دارند (احمدیان، ۱۳۹۳: ۷۲).

بسیاری از این گروه‌های مسلح تمایلی به تشکیل دولت قدرتمند ندارند؛ چرا که تشکیل دولت و ارتش مقتدر به معنای ضعف آنها و در نهایت حل شدن آنها در درون دستگاه نظامی حکومت مرکزی خواهد بود.

۴. نبود ساختار مناسب ارتش

قذافی به علت ترس از وقوع کودتایی از نوع کودتای خود علیه نظام حاکم، ارتش را به اندازه‌ای تضعیف کرد که می‌توان گفت عملاً ارتشی وجود نداشت. وی با تضعیف ارتش، به تقویت گردان‌های امنیتی خویش که وابستگی آشکاری به شخص قذافی داشتند پرداخت. با وقوع تحولات منتهی به سرنگونی قذافی و تداوم ناامنی‌ها در دوره پس از وی، روند ویرانی ساختار امنیتی و نظامی لیبی تداوم یافت و این روند امروزه لیبی را به مرز ورشکستگی رسانده است.

۵. عدم اجماع در میان نخبگان و دولت

نگاه نخبگان ملی لیبی به مسئله وحدت دیدگاه واحدی نیست و نسبت به ماهیت دولت آینده دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضادی وجود دارد و راه‌حل‌ها عموماً شخص محور است. با وجود آن که همه آنها مسلمان و پیرو مذهب واحد (مالکی) هستند، اما برخی خواهان عدم نقش‌آفرینی دین اسلام در سیاست هستند و برخی دیگر، وجود این رابطه را از ضروریات دولت آینده لیبی می‌دانند (الصوانی، ۲۰۱۳: ۱۸۳ - ۱۸۱). در حالی که لیبرال‌های لیبی بر تشکیل دولت تکنوکرات مستقل از دیدگاه‌های دینی تأکید دارند، جریان‌های اخوانی و سلفی با حمایت دارالافتاء لیبی در تلاشند ماهیت دولت آینده اسلامی باشد، البته اسلامی که متأثر از دیدگاه‌های سلفیت باشد.



۶. فقدان نخبگان؛ نبود علما و رهبران دینی

نظام سرکوبگر قذافی کلیه مخالفان و صداهای مخالف را از بین برده بود. این موضوع باعث شده است، پس از انقلاب، رهبران توانمندی که بتوانند حکومت را اداره کنند وجود نداشته باشد.

علاوه بر فقدان نخبگان، در لیبی کنونی قشری با عنوان علما نیز وجود ندارد. در مجموع در لیبی علمای بزرگی که موجد وحدت باشند وجود نداشته‌اند و آن‌ها همیشه تابعی از علمای دیگر کشورها بوده‌اند. یکی از اقدامات قذافی در دوران حکومت خود بر لیبی، از بین بردن طبقه مشایخ و علما بود؛ او مدارس حوزوی و شرعیه را تعطیل کرد. علمای کنونی نیز تحصیل کرده عربستان یا مدارس تونس و مصر هستند. قذافی به علما اعتقادی نداشت و می‌گفت: این را مسلمانان از مسیحیان یاد گرفتند و طبقه‌ای مانند کشیش‌ها آوردند و لباسی مخصوص برایشان طراحی کردند تا آن‌ها را از بقیه مردم جدا کنند، در حالی که پیامبر (ص) مانند سایر مردم لباس معمولی می‌پوشید (موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۳: ۴۸). وی نهادهای دینی را نیز به شدت تضعیف کرده و در تلاش بود وفاداری نهادهای تضعیف شده به نظام خود را تضمین کند؛ برای نمونه وی سازمان اوقاف را از طریق تغییر نهادهای ناظر بر آن تضعیف کرد (احمدیان، ۱۳۹۳: ۱۷).

۷. فقدان فرهنگ دموکراتیک و جامعه مدنی

قذافی پیرامون حزب و احزاب در «کتاب سبز» خود این‌گونه آورده است که حزب، دیکتاتوری مدرن است... حزب عامل دیکتاتوری مردم به‌شمار می‌آید؛ زیرا حزب عبارت است از حکومت یک جز بر کل و این طریق تازه‌ترین وسیله دیکتاتوری به‌شمار می‌آید. وی معتقد بود «مَنْ تَحَزَّبَ خَانَ»: هر کس حزب‌گرایی کند خائن است. حزب به هیچ‌وجه نمی‌تواند عامل دموکراسی باشد،



زیرا یا از افرادی که دارای منافع یکسان هستند و یا از افرادی که منافع واحد دارند و یا از فرهنگ واحدی برخوردارند و یا معتقدات یکسانی دارند، تشکیل یافته است (افراسیابی، ۱۳۹۳: ۲۳۲).

سازمان‌هایی که از سوی قذافی مجوز تأسیس می‌گرفتند، بعد از مدتی با سیاست‌های جدید قذافی مبنی بر تغییر نام سازمان و اهداف خود مواجه می‌شدند. سازمان‌های خصوصی و مردم‌نهاد اندکی در این کشور وجود داشتند و بقیه سازمان‌ها از سوی دولت ایجاد شده بودند که وظیفه اصلی آنها خدمت به نظام و دولت قذافی بود (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۳۴۳ - ۳۴۴).

به هر روی در لیبی کنونی جامعه مدنی قدرتمندی که احزاب قدرتمندی در آن حضور داشته باشند و حلقه واسط بین اجتماع و دولت در لیبی باشند وجود ندارد. بنابراین هنوز کانال‌های ارتباطی در جامعه لیبی شکل نگرفته است تا خواسته‌های مردم را به حکومت انتقال دهد. به‌رغم ایجاد فضای آزاد و شکل‌گیری برخی احزاب، جامعه مدنی قدرت کافی نداشته و احزاب نیز بیشتر در حال درگیری و نزاع با یکدیگر هستند. هرچند می‌توان به آینده امیدوار بود و انتظار داشت حداقل شبکه‌ای از مساجدی که در حال حاضر اغلب در انحصار جریان سلفی لیبی قرار دارد؛ در آینده فعال شوند و اعتبار و جایگاه ویژه خود را در میان مردم لیبی باز یابند.

از سوی دیگر مردم لیبی در بیش از چهار دهه حکومت قذافی و دوران سلطنتی قبل از وی و هم‌چنین دوران استعمار ایتالیا، طعم دموکراسی را نچشیده‌اند و این مؤلفه در جامعه نهادینه نشده است. لذا فرهنگ سیاسی در لیبی از نوع تبعی و محدود است و قبیله‌محوری در این کشور هم‌چنان وجود دارد (موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۳: ۲۲). این مسئله در حرکت لیبی به سمت دموکراسی یکی از اساسی‌ترین مشکلات پیش‌روی لیبی است.



۸. عدم کنترل سرزمینی

شرایط کنونی دولت لیبی قادر به تسلط کامل بر اقصی نقاط کشور نیست. بیش از هشتاد درصد جمعیت کشور در نوار ساحلی مدیترانه ساکن هستند؛ حتی فاصله شهرهای این نوار ساحلی هم بسیار طولانی است (جابر انصاری، ۱۳۹۱) و نواحی مرکزی و جنوبی به علت اقلیم صحراوی آن، فاقد یک جمعیت متمرکز و انبوه می‌باشد. در این قسمت‌ها قبایلی ساکن هستند که خود حفاظت از منطقه خود را بر عهده دارند.

لیبی دارای مرزهای گسترده‌ای است که کنترل آنها برای دولتی که توان کنترل امنیت شهرهای اصلی کشور را ندارد امری غیرممکن است. لیبی حدود چهار هزار کیلومتر مرز زمینی با کشورهای آفریقایی دارد و نزدیک به دو هزار کیلومتر نیز مرز دریایی در شمال این کشور واقع شده است. لیبی امروز توان و پرسنل نظامی لازم برای کنترل مرزهایش را ندارد. به همین دلیل مرزهای این کشور به‌ویژه مرزهای جنوبی و جنوب غربی تبدیل به محل تردد گروه‌های افراطی و ترویج دهشت‌افکنی در میان کشورهای این سامان از جمله در درون لیبی شده است.

۹. فقدان زیرساخت‌های اقتصادی

با وجود آن که کشور لیبی در آمد مناسبی از فروش نفت به دست می‌آورد، قذافی توجه چندانی به توسعه و آبادانی کشور نداشت. بنابراین در دوران قذافی زیرساخت‌های لازم برای توسعه کشور به صورت محدود ایجاد شده بود. از سوی دیگر همان زیرساخت‌های اندک نیز ابتدا در جریان انقلاب آسیب دید و سپس در جریان جنگ داخلی کنونی بسیاری از آنها ویران گردید. حتی فرودگاه‌ها و تأسیسات نفتی لیبی نیز از این ویرانی‌ها در امان نمانده است؛ از این رو می‌توان گفت در لیبی زیرساخت‌های اقتصادی لازم برای توسعه در حال حاضر وجود



ندارد. طبعاً برای ایجاد چنین زیرساخت‌هایی لیبی نیازمند مساعدت کشورهای پیشرفته‌تر خواهد بود که این امر نیز نوعی وابستگی ایجاد خواهد کرد.

۱۰. مداخلات خارجی

لیبی اولین آوردگاه حمایت در صحنه بین‌الملل بود. حمایت، سه مرحله مسئولیت دارد؛ مسئولیت پیشگیری، واکنش و پس از منازعه. در مورد لیبی مسئولیت واکنش انجام شد که نیروهای غربی به انقلابیون کمک کردند و معمر قذافی سرنگون شد، اما مسئولیت اصلی یعنی بازسازی و پسانمازعه خود را در لیبی انجام ندادند. آمریکایی‌ها و غربی‌ها به این مدل که از ابتدا در لیبی، یک ارتش و نهاد مدرن ایجاد شود کمک نکردند (ابراهیمی، ۱۳۹۳). علاوه بر این بعد از سقوط قذافی، این کشورها در بروز اوضاع نابسامان لیبی مؤثر بوده و هستند و در این خصوص باید به صف‌بندی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پرداخت و منافع و اهداف کلان هر یک از آنها را در لیبی مشخص کرد.

قدرت‌های اروپایی و آمریکا به دنبال نفت و گاز لیبی هستند و البته برخی دولت‌های منطقه نیز به دنبال گسترش حوزه نفوذ. فرانسه در جنوب لیبی به فکر محافظت از منابع اورانیوم است و آمریکا به فکر ایجاد پایگاه و مصر، الجزایر و برخی دیگر، از جریان حفر در لیبی به شدت حمایت می‌کنند. در مقابل، قطری‌ها از حکومت تندورها در طرابلس (فجر لیبی) حمایت می‌کنند، البته عربستانی‌ها نیز همراه با السیسی علاقه دارند که حفر به قدرت برسد. تفکر حفر به دنبال این است که دولت - ملت مدرن ایجاد شود؛ اما نباید دولت - ملتی شکل گیرد که به دست جهادی‌ها و اخوانی‌ها بیفتد؛ بنابراین عربستان و مصر از این مدل حمایت می‌کند (ابراهیمی، ۱۳۹۳). لذا این قدرت‌ها با حمایت مالی و نظامی از گروه‌های مختلف داخلی لیبی، به دنبال تأمین منافع خود هستند



که به طور طبیعی با منافع ملت لیبی هم‌خوانی ندارد و مخالفت‌های زیادی را بر می‌انگیزد.

قدرت‌های بزرگ مداخله‌گر در لیبی، در مورد حمایت از گروه و جریان خاصی هدف واحد ندارند و این عدم انسجام دولت لیبی را به سمت ورشکستگی برده است. از سوی دیگر با توجه به توازن که در میدان نبرد لیبی وجود دارد، قدرت‌های بزرگ و حتی سازمان‌های بین‌المللی در حمایت جدی و همه‌جانبه از یکی از گروه‌ها مردد هستند زیرا بیم آن دارند، گروه مورد حمایت شکست خورده و در نتیجه منافع آنها به خطر افتد.

رژیم صهیونیستی نیز از یک سو از تجزیه لیبی استقبال می‌کند و از سوی دیگر تمایل ندارد که این کشور به حیات خلوت القاعده تبدیل شود. رژیم صهیونیستی تلاش می‌کند از وضعیت کنونی لیبی، در راستای عدم سرایت جبهه مقاومت به شمال آفریقا بیشترین بهره را ببرد. مسلمان بودن مردم لیبی و وجود روحیه عمیقاً ضد صهیونیستی و حتی ضد یهودی در میان مردم لیبی این نگرانی را برای مقامات تل‌آویو به وجود آورده است که در صورت شکل‌گیری یک دولت با ثبات، بی‌شک این دولت، که بر ساحل دریای مدیترانه نیز اشراف دارد، به دشمنان اسرائیل خواهد پیوست و این رژیم بیشتر در تنگنا قرار خواهد گرفت. از این رو همه تلاش خود را برای ورشکسته کردن و ناتوان نمودن دولت در لیبی انجام می‌دهد. برخی از فعالان اسلام‌گرای لیبیایی معتقدند همایش‌های برگزار شده در فرانسه در سال ۲۰۱۴، با حمایت و پشتیبانی اسرائیل برگزار شده و هدف این رژیم تحریک آموزی‌ها به تلاش برای تجزیه لیبی بوده است.

حمایت حکومت قذافی از گروه‌های مبارز برای آزادی فلسطین، سابقه بسیار منفی از لیبی نزد رژیم صهیونیستی ایجاد کرد. این سیاست کلان اسرائیلی‌هاست که همواره در پی تجزیه کشورهای بزرگ اسلامی هستند. بنابراین ممکن است این رژیم خواستار اجرای این سیاست برای تجزیه لیبی نیز باشد (موسسه



مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۳: ۶۱).

۱۱. مشکلات اقتصادی و اداری

ویژگی اصلی اقتصاد لیبی وابستگی به فروش نفت است که منشا ۹۰ درصد درآمدهای کشور است. فروش نفت همراه با جمعیت کم لیبی، این کشور را تبدیل به بزرگترین درآمد سرانه در آفریقا کرده بود (Rivlin, 2015, 3). با توجه به نقش و اهمیت نفت در تأمین هزینه‌های دولت‌های لیبی و نیز تأمین هزینه‌های جنگ داخلی، هر کدام از جریان‌ها تلاش کرده‌اند، بر این منابع راهبردی تسلط یافته، ضمن تمتع خود از آن، مانع بهره‌برداری رقیب شوند. همین موضوع باعث شده، تا در روند استخراج و فروش نفت، اختلال جدی به‌وجود آید.

هم‌چنین اگرچه در دوران قذافی نیز فساد اقتصادی و اداری وجود داشت، اما این فساد در دوران گذار فعلی مشهودتر شده است که بیشتر آن به عدم نظارت بر هزینه‌های دولت‌های عبدالرحیم الکیب و علی زیدان بوده است. اینک بسیاری از مردم لیبی معتقدند در دولت‌های کیب و زیدان، میلیون‌ها دلار به جیب افراد و دولتمردان رفته است. این باور جدای از آن‌که چقدر صحیح باشد، فضای ناسالمی را در ادارات به‌وجود آورده است که در این فضا هرکس کمتر مرتکب فساد شود، متضرر شده است. دور شدن از این روحیه هم نیاز به عزم جدی مسئولان دارد و هم نیاز به زمان و هم باور مردم؛ که متأسفانه دستیابی به آنها در فضای کنونی لیبی امری دشوار است.

با توجه به رهیافت نظری که در ابتدای مقاله آورده شد به‌نظر می‌رسد، این رهیافت قدرت تبیین وضعیت لیبی را داراست. همان‌طور که اشاره شد قبیله پایه محوری ساختار اجتماعی لیبی است و این ویژگی لیبی را در مسیر خشونت‌های قومی - قبیله‌ای قرار می‌دهد. این ویژگی جامعه لیبی، شرط کافی



برای وضعیت پیش آمده برای لیبی نمی‌باشد؛ بلکه تحقق خشونت‌های اجتماعی و قومی - قبیله‌ای به عوامل دیگری مانند نوع محیط داخلی، منطقه‌ای و خارجی وابسته است که این عوامل نیز به مسیر طی شده در لیبی کمک نموده است. بر اساس نظر هوروویتز، گروه‌های عقب‌مانده ساکن در مناطق عقب‌مانده اقتصادی اجتماعی به دلیل شکاف شدید توسعه‌ای بین مرکز و پیرامون احتمالاً به جدایی طلبی روی خواهند آورد. این مسئله در لیبی که منطقه‌گرایی (برقه، فزان و طرابلس) یکی از ویژگی‌های بارز آن می‌باشد، کاملاً مشهود بوده و یکی از عوامل اصلی درگیری‌های خشونت بار در لیبی و ورشکستگی دولت لیبی بوده است.

همان‌طور که در این نظریه طرح شد در دولت‌های ضعیف، دولت و قدرت سیاسی عرصه حضور گروه و گروه‌های قومی اکثریت است؛ نه حضور گروه‌های قومی کوچک. حضور گروه فجر لیبی به‌عنوان قدرتمندترین گروه موجود در میان گروه‌های شبه نظامی حاضر در لیبی، باعث شده تا این گروه یکی از طرف‌های اصلی درگیری و منازعه در لیبی باشد.

از سوی دیگر دولت‌های ضعیفی که بعد از انقلاب لیبی سرکار آمده‌اند، نه توان خشنودسازی و جلب رضایت همه گروه‌های قومی - قبیله‌ای و گروه‌های شبه نظامی برآمده از قبایل موجود در لیبی را داشته‌اند و نه توان سرکوب این نیروهایی که به دنبال کسب سهم بیشتری از قدرت و ثروت در لیبی می‌باشند. بنابراین، این مسئله نیز در راستای تداوم خشونت در لیبی و ورشکستگی دولت عمل کرده است.

همان‌طور که در چارچوب نظری اشاره شد، شکست اخوان المسلمین در اولین انتخابات پارلمانی در لیبی بعد از انقلاب، باعث شد تا گروه‌های کوچک، دموکراسی اکثریتی تحمیلی را نپذیرند و با خشونت، صلح و ثبات را به هم بزنند. در واقع در اولین آزمون گذر به دموکراسی لیبی، برخلاف زنجیره



پیروزی اخوان المسلمین در منطقه (تونس و مصر)، در لیبی، گروه اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی شکست خود و این مسئله باعث شد بسیاری از شبه نظامیان طرفدار این گروه، با اشغال پارلمان و تهدید نمایندگان مانع از تصویب قوانین و اجرای مصوبات شوند و دولت را در ورطه شکست قرار دهند. هم‌چنین بر اساس آن چه آمد لیبیایی‌ها در نتیجه چهار دهه حکمرانی قذافی، اعتماد به قول و قرارهای سیاستمداران را از دست داده‌اند، در واقع اعتماد عمومی به یکدیگر در جامعه لیبی نسبت به سایر جوامع کمتر شده است. این مسئله باعث شده تا گروه‌ها و قبایل با احساس و ادراک تهدید فزاینده از یکدیگر و برای کسب بخشی از قدرت و ثروت در لیبی روی به خشونت بیاورند.

علاوه بر موارد مذکور که می‌توان به‌عنوان عوامل داخلی افزایش خشونت در لیبی بعد از انقلاب و ایجاد دولت ورشکسته در این کشور نام برد، منابع فراملی و خارجی نیز طبق نظریه این مقاله، به گسترش ناامنی و کشمکش قومی - قبیله‌ای در لیبی کمک کرده که در بخش مداخلات خارجی تشریح شد.

نتیجه‌گیری

دولت برآمده از وستفالیای دارای کارویژه‌هایی چون ایجاد امنیت، رفاه، نهادهای مدنی مشروع و... است و زمانی که فاقد توانایی در انجام این کارویژه‌ها باشد، خود را در حالت ورشکستگی قرار داده است و ما با پدیده‌ای به‌نام دولت ورشکسته روبرو می‌شویم؛ تحولات لیبی بعد از ۲۰۱۱ مصداق چنین اموری است. گرایشات قبیایلی، منطقه‌گرایی، نبود ساختار مناسب ارتش، عدم اجماع در میان نخبگان و دولت، ضعف نهادهای دولت، فقدان فرهنگ دموکراتیک و جامعه مدنی، فقدان نخبگان؛ نبود علما و رهبران دینی، عدم کنترل سرزمینی، فقدان زیرساخت‌های اقتصادی و مداخلات خارجی باعث شده اوضاع لیبی بعد



از گذشت پنج سال از انقلاب روزبه‌روز وخیم‌تر شده و شکل‌گیری یک دولت با کارویژه‌های آن در این کشور به یک آرزو تبدیل شود. ناتوانی دولت از ارائه این کارویژه‌ها، زمینه ظهور خرده گروه‌ها را در برابر دولت فراهم کرده و شهروندان برای برآوردن مطالبات خود یا به گروه‌های دیگر می‌پیوندند و یا خود به تشکیل گروه مبادرت می‌کنند و علیه دولت خود تنش ایجاد می‌کنند. لذا پس از سقوط قذافی دولت‌های لیبی هم‌چنان ناکارآمدی‌های دولت ورشکسته قذافی را به ارث برده و هم‌چنان در ورطه مبهم ورشکستگی دولت سیر می‌کنند.

با توجه به این‌که در فضای آزاد ایجاد شده پس از انقلاب در لیبی، گروه‌های تندرو و سلفی به‌نام انقلابی اجازه رشد و نمو پیدا کرده‌اند، چنان‌چه این قدرت‌یابی تداوم یابد، آنها تلاش خواهند کرد حکومت مدنظر خود را که رابطه‌ای با مردم‌سالاری ندارد، پیاده کنند. این مسئله با مقاومت سایر جریان‌های داخلی و بازیگران خارجی روبرو شده و روند شکل‌گیری دولت باثبات و قدرتمند را با موانعی بزرگ مواجه خواهد کرد. با این حساب شکل‌گیری دولتی قوی و با ثبات و جریان انتقال دموکراسی در لیبی و درس‌هایی که بهار عربی برای دموکراسی داشت، نمی‌تواند نشان بیرونی پیدا کند. هرچند طی ماه‌های اخیر تلاش شده تا دولت وفاق ملی در لیبی شکل بگیرد؛ اما این به معنی حل شدن تمام مشکلات لیبی و برقراری ثبات در لیبی نخواهد بود و طبعاً با شرایط موجود در لیبی که بخشی از آن عارضی و بخش دیگر ساختاری است، حداقل تا پنج سال آینده، امکان شکل‌گیری دولت مرکزی باثبات و قدرتمند در لیبی وجود نخواهد داشت.





منابع

- آریانفر، عزیز. (۱۳۹۲). ریشه‌های ناکامی و شکست پروژه‌های ملت‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان، قابل بازیابی در: [www. arianfar.com/ books/2014110201.pdf](http://www.arianfar.com/books/2014110201.pdf)
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۹۳). روند دولت - ملت‌سازی در تونس و لیبی پس از انقلاب، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ابوالحمد، عبدالحمید. (۱۳۷۸). مبانی سیاست، تهران: انتشارات توس.
- احمدیان، حسن. (۱۳۹۳). کنش و واکنش جامعه لیبی نسبت به غرب و افراط‌گرایی، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، گزارش راهبردی، شماره ۶۲، آبان.
- اسکندری، محمدرضا. (۱۳۹۳). سیاست مردم مسلح قذافی و بحران آفرینی آمریکا و عربستان در لیبی، قابل بازیابی در: <http://www.basirat.ir>
- افراسیابی، بهرام. (۱۳۶۳). لیبی و تاریخ، تهران: نشر زرین.
- بیلیس، جان. (۱۳۸۸). جهانی شدن سیاست، ترجمه جمعی از نویسندگان، تهران: ابرار معاصر.
- جابرانصاری، حسین. (۱۳۹۱). لیبی در حال دولت‌سازی و جامعه‌سازی مدرن است، قابل بازیابی در: <http://www.alef.ir>
- دال، رابرت؛ استاین‌بریکنر، بروس. (۱۳۹۲). تحلیل سیاسی مدرن، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات جاوید.
- دکمجیان، هرایر. (۱۳۸۳). اسلام در انقلاب؛ جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان.
- رنجبر، مقصود. (۱۳۸۴). «نظریه‌های ناسیونالیسم»، مجله مطالعات ملی، شماره ۲۴.
- روزنا، جیمز. (۱۳۸۴). آشوب در سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر روزنه.
- سردارنیا، خلیل‌اله. (۱۳۹۰). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی جدید، تهران: میزان.
- سیف‌زاده، سید حسین. (۱۳۸۹). اصول روابط بین‌الملل «الف و ب»، تهران: انتشارات میزان.



- الصوانی، یوسف محمد جمعه. (۲۰۱۳). ليبيا؛ الثورة و تحديات بناء الدولة، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية.
- فیجی، براشاد. (۲۰۱۴). الربيع العربي؛ الشتاء الليبي، ترجمه بالعربية: منذر محمد محمود و السفير عبدالفتاح عمورة، دمشق: دارالفرقد.
- موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور. (۱۳۹۳). گزارش راهبردی، شماره ۷۹، بهمن. نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سمت.
- ویر، ماکس. (۱۳۷۴). اقتصاد و جامعه (جامعه‌شناسی سیاسی)، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: مولى.
- Avni, Benny. (2014). "Libya's Weapons Problem, Newsweek", Avalibal at: <http://europe.newsweek.com/libyas-problem-290296>
- Brooks, Rosa. (2005). "Failed States or the State as Failure?", Avalibal at: <http://scholarship.law.georgetown.edu/facpub/1108/>.
- Chauvet, Lisa & Collier, Paul and Hoeffler, Anke. (2007). *The Cost of Failing States and the Limits to Sovereignty*, IRD, DIAL, Paris and Centre for the Study of African Economies, University of Oxford, Avalibal at: http://users.ox.ac.uk/~ball0144/cost_failing
- Country reports on Terrorism. (2012). Avalibal at: <http://www.state.gov/documents/organization/210288.pdf>. (Accessed on: 2014/12/12).
- Haken, Nate. (2013). *Failed States Index 2013, the Fund for Peace*, Avalibal at: <http://library.fundforpeace.org/library/cfsir1306-failedstatesindex2013-06l.pdf>.
- Horowitz, Donald. (1985). *Ethnic Groups in Conflict*, California: University of California Press.
- <http://fp.statesindex.org/rankings-2013-sortable>. (Accessed on: 2014/12/08).
- <http://www.indexmundi.com/africa.html> (Accessed on: 2014/12/17).
- <https://www.msu.edu/user/hillrr/161lec16.htm>. (accessed on: 2014/12/17).
- Huria, Sonali. (2008). "Failing and Failed States: The Global discourse", Avalibal at: http://www.ipcs.org/pdf_file/issue/555787518IPCS-IssueBrief-No75.pdf.
- Martin, Bradley. (2012). "Weak and Failing States and National Security", Avalibal at: http://www.academia.edu/1561945/What_are_failed_states_and_why_do.
- Mokhefi, Mansouria. (2011). "Gaddafi's regime in relation to the



- Libyan tribs*”, Avalibal at: http://www.aljazeera.net/mritems/streams/2011/3/20/1_1049205_1_51.pdf
- Newman, Edward. (2009). “*Failed States and International order: Constructing a Post - Westephalian world*”, Avalibal at: <http://www.contemporarysecuritypolicy.org/assets/CSP-30-3-Newman.pdf>.
- O'Hanlon, Michael. (1998). *Saving Lives with Force: Military Criteria for Humanitarian Intervention*, Washington, D. C: Brookings.
- Olson, William. (1993). “*The New World Disorder: Governability and Development*, in Max G. Manwaring, ed. *Gray Area Phenomena: Confronting New World Disorder*, Boulder: Westview Press.
- Pamir, Peri. (2013). Nationalism, Ethnicity and Democracy: Contemporary Manifestations, *The International Journal and Pace Studies*, Avalibal at: http://www.gmu.edu/programs/icar/ijps/vol2_2/pamir.htm.
- Potter, Donald. (2004). “*State Responsibility, Sovereignty, and Failed States*”, Avalibal at: https://www.adelaide.edu.au/apsa/docs_papers/Others/potter.pdf.
- Reily, David. (2008). “*The Two - Level Game of Failing States: Internal and External Sources of State Failure*”, Avalibal at: <http://journals.hil.unb.ca/index.php/jcs/article/view/11244/13417>.
- Rice, Susan E.& Patrick, Stewart. (2008). *Index of state weakness In the Developing World*, *The Brookings Institution, Washington, DC*, Avalibal at: http://www.brookings.edu/~media/research/files/reports/2008/2/weak%20states%20index/02_weak_states_index.pdf
- Rivlin, Paul. (2015). “*The Libyan Crisis and its Regional Implications*”, Middle East Economi, Vol. 5, No. 4 April 20.
- Rotberg, Robert. (2003). “*Failed States, Collapsed States, Weak States: Causes and Indicators*”, in *State Failure and State Weakness in a Time of Terror*, ed. Robert I. Rotberg Washington D. C.: Brookings Institution.
- Tempelhof, Susanne T.& M. Omar. (2012). *Stakeholders of Libya's February 17 Revolution: Special Report*, Washington Dc, United States Institute of Peace.

